

سرباز کوچک

LE PETIT SOLDAT

محمد رضا عبدالملکیان

ترجمه دکتر افضل وثوقی

Il est un petit soldat
Elevé au sein de la guerre
et
Dix huit jours plus jeune que la guerre.
Dans sa petite tête, toute chose
et
Tout endroit : tout est lié à la guerre.
Ses jeux de chaque jour
Ne dépassent pas la limite
De son front enfantin
De sa barricade—faite de coussins—
Ne sort jamais sans arme.
Dans son imagination.
Les dessins du tapis sont des mines ennemies.
Il marche dessus avec prudence.

* * *

Dans la rue, il salue les soldats;
Dans l'autobus, il se met tout près d'eux.
Quand il prend son crayon,
Je suis sûr qu'une lettre
Va nous parvenir du front
Chaque jour
Il partage son pain avec ses soldats rêvés.
Il se met à table avec eux.
Il fait un pont par-dessus le verre d'eau
Y fait traverser les brins de basilic.
Il fabrique
de la salière, une grenade
de la cuillère, un obus
de la fourchette, une batterie
Il couvre le pain avec des légumes verts:
faut bien camoufler le char!

سرباز کوچکی است
با جنگ بزرگ شده است
و از جنگ هیجده روز کوچکتر است
هر چیز و همه چیز
در ذهن کوچک او
به جنگ می پیوندد
و بازیهای هر روزدانش
چیزی فراتر از جبهه‌ای کوچک نیست
با بالشها و پستی‌ها سنگر می‌سازد
و بی‌مسلل کوچکش
از سنگر پای به بیرون نمی‌گذارد
در ذهن کوچکش
نقشهای مدور قالی
مین‌های دشمن است
همیشه پا را به احتیاط بر زمین می‌گذارد

در خیابان به هر نظامی سلام می‌کند
و در اتوبوس خود را تا کنار آنها می‌کشد
هر وقت کاغذ و خودکار می‌خواهد
میدانم که از جبهه نامه‌ای برای ما نوشته خواهد شد
هر روز نان سفره را
میان سربازهای خیالش قسمت می‌کند
با آنها بر سفره می‌نشیند
و با آنها غذا می‌خورد
برای آب می‌بندد
و در جبهه‌ها را از آن عبور می‌دهد
از حاکمش
از حاکم میسازد
از قاشق
حاجره
و آله‌های نان بربری را
سبزی می‌نوشاند
لنگ را ستار می‌کند.